

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

رفیق حمید مؤمنی

۱۶ اگست ۲۰۲۰



پاسخ به فرصت طلبان در مورد "مبارزه مسلحانه - هم ستراتیژی، هم تاکتیک" - ۱

انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران، مرداد [اسد] ۱۳۹۹



رفیق حمید مؤمنی

- انتشارات : م- بید سرخی

- حمید مؤمنی

- پاسخ به فرصت طلبان در مورد "مبارزه مسلحانه - هم ستراتیژی، هم تاکتیک"

- حروفچینی، آی.بی.ام.مسعود تایپ تلیفون ۳۱۸۳۲۱

- چاپ اول، ۱۳۵۸

- تیراژ، ۲۵۰۰۰ نسخه

- چاپ : مسعود سعد

- حق چاپ برای ناشر محفوظ است

چاپ جدید: انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران - مرداد ۱۳۹۹

"نباید تاکتیکهای ما را تقلید کرد، بلکه باید مستقلاً درباره علل ویژگی آن،

شرایط آن و نتایج آن تعمق ورزید و درواقع نه خود تاکتیکها را، بلکه

روح آن، مفهوم آن و درسهای ناشی از تجربیات سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱

(بخوانید: تجربیات ج. ف. خ.) را به کار بست."

از: نامه لنین به کارگران و دهقانان قفقاز

کتاب "مبارزه مسلحانه، هم ستراتیژی و هم تاکتیک" اثر رفیق شهید، چریک فدائی خلق، مسعود احمدزاده در تابستان سال ۱۳۴۹ و در عنوان جنبش مسلحانه نوشته شده است. این کتاب در واقع، در رابطه با تضادی که بین تاکتیک‌ها و ستراتیژی جنبش کمونیستی خلق ما وجود داشت و نیز برای حل این تضاد نوشته شده. تضاد بین ستراتیژی جنبش کمونیستی خلق ما و تاکتیکهای تقلیدی مبارزه، بزرگترین مشکلی بود که سالها در مقابل انقلاب ایران قرار داشت، بدین جهت کتاب "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی، هم تاکتیک" نقطه عطفی در رهیابی تئوریک جنبش کمونیستی خلق ایران است. بیش از این تئوری در کشور ما، فقط در خدمت تشریح و تفسیر قوانین کلی و عام مارکسیستی-لنینیستی بود که این در حد خود مفید و لازم ولی غیرکافی است و اگر چیزی هم درباره ایران و انقلاب ایران گفته می‌شد، صرفاً بر اساس الگوسازی و تقلید کامل بود. زمانی تاکتیک‌های حزب کمونیست شوروی و انقلاب کبیر اکتوبر، حتی تاکتیک‌های ویژه‌ای که مختص شرایط اجتماعی - اقتصادی روسیه بود مورد تقلید قرار می‌گرفت و زمانی تاکتیک‌های حزب کمونیست چین دقیقاً و مو به مو به عنوان تاکتیک‌های انقلاب ایران، پیشنهاد می‌گردید. آنچه که در تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلاب ایران فراموش شده بود، خود جامعه ایران و مطالعه ویژگی‌های آن بود. رفیق مائو تسه دون، درباره برخورد دگماتیست‌های چین با مسئله "جنگ انقلابی چین" می‌گوید:

«اشخاصی که قبول ندارند، نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند که جنگ انقلابی چین دارای ویژگی‌های خاص خود است، عملیات جنگی ارتش سرخ علیه قوای گومیندان را از نوع عملیات جنگی عادی و یا از نوع عملیات جنگی داخلی اتحاد شوروی محسوب می‌دارند. جنگ داخلی اتحاد شوروی که توسط لنین رهبری شده بود، تجربه‌اش دارای اهمیت جهانشمول است. تمام احزاب کمونیست و از آن حمله حزب کمونیست چین، این تجربه و جمع‌بندی تئوریک آن را که لنین و ستالین به دست داده‌اند، به مثابه قطب نمای خود می‌دانند. اما این به آن معنی نیست که ما باید این تجربه را در شرایط خاص خودمان به طور مکانیکی به کار بریم. جنگ انقلابی چین در بسیاری جهات دارای ویژگی‌های خود است که آن را از جنگ داخلی اتحاد شوروی متمایز می‌سازد. بدیهی است که در نظر نگرفتن این ویژگی‌ها و یا نفی وجود آن‌ها اشتباه است ... این اشخاص خودشان را مارکسیست - لنینیست می‌نامیدند، ولی در واقع هیچ بونی از مارکسیسم - لنینیسم نبرده بودند. لنین می‌گوید که جوهر و روح زنده مارکسیسم در تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است و درست همین نکته بود که این رفقای ما از یاد می‌برند.

از اینجا می‌توان مشاهده کرد که بدون درک ویژگی‌های جنگ انقلابی چین، هدایت این جنگ و رهبری آن به سوی پیروزی امکان‌پذیر نیست.»^۱

البته دگماتیست‌های چین فقط در مورد جنگ انقلابی نبود که سد راه حزب و انقلاب شده بودند، آنان از هر سو لطمه‌های سنگینی به حزب کمونیست و انقلاب چین وارد ساختند. یکی از ارزشهای ویژه رهبری رفیق مائو تسه دون، نقش او در مبارزه ایدئولوژیک علیه دگماتیسم در حزب کمونیست چین است. او کتاب‌های "درباره پراتیک" و "درباره تضاد" را هم در رابطه با این امر نوشته است. در کشور ما نیز همین دگماتیست‌ها وجود داشتند منتها خلاف چین، اندیشه آن‌ها بر دوره طولانی از جنبش کمونیستی کشور ما حاکم بود که مطالعه علت اجتماعی این امر خود مسئله جداگانه‌ای است.

(۱) مائو تسه دون، منتخب آثار جلد ۱ (مسائل ستراتیژی در جنگ انقلابی چین)، صفحه ۲۵۹

حزب توده که به قول رفیق مسعود، "فقط کاریکاتوری بود از یک حزب مارکسیست - لنینیست، تنها توانست عناصر فداکار و مبارز حزب را به زیر تیغ جلادان بیندازد و خود راه فرار را در پیش گیرد" و بدینجهت به علت ماهیت اپورتونیستی دستگاه رهبری خود هرگز نتوانست مسائل تئوریک انقلاب ایران را حل کند و یا حتی این مسائل را طرح نماید. این حزب که از مبارزات توده‌ها عقب‌مانده بود و به علت عدم استقلال سیاسی خود - که خود ناشی از جدائی او از توده‌ها بود - رهبری مبارزات ملی را برای بورژوازی ملی باقی گذاشته بود، با اولین حمله ارتجاع به کلی تارومار شد و لشگریان شکست‌خورده‌اش یا نابود شدند، یا تسلیم گردیدند و یا راه فرار را در پیش گرفتند. بنابراین، چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد [اسد]، از حزب توده چیزی به جز یک سازمان سیاسی خارج از کشور، از عده‌ای انقلابی بازنشسته باقی ماند که گهگاهی فعالیت‌های تبلیغاتی محدودی در بین عده مشخصی از عناصر آگاه کارگری و روشنفکری می‌کرد. این سازمان در اروپا به "کمیته مرکزی" معروف شد. حزب توده جنبش کمونیستی ایران را دچار انحراف ساخت و در نتیجه توده‌ها را نسبت به جنبش کمونیستی اساساً بدبین و بی‌اعتماد کرد. پس از تار و مار شدن حزب توده، شرایط خاص سیاسی در وطن ما پدید آمده بود. از طرفی بی‌اعتمادی خلق به پیشاهنگان انقلاب و از طرف دیگر اختناق شدیدی که روز به روز شدیدتر می‌شد. رژیم که در سایه تجربیات امپریالیسم جهانی در مقابله با جنبش‌های انقلابی خلفا هوشیار و کار آزموده شده بود و روز به روز هوشیارتر و آزموده‌تر می‌شد، هر گونه جنبشی را در نقطه خفه می‌کرد. سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی در اولین مراحل تشکیل خود، کشف و سرکوب می‌شدند. جنبش‌های خودبخودی کارگران فقط در حد خواسته‌های ساده و ابتدائی اقتصادی می‌توانست وجود داشته باشد و کنترل پولیس اجازه کوچکتین تجاوز از این حد را به آن‌ها نمی‌داد.

در روستاها نیز، کنترل‌های پولیسی پس از "اصلاحات ارضی" که با برنامه‌های همه‌جانبه برای فریب دهقانان همراه بود، امکان هرگونه جنبش را تقریباً از آنان سلب کرده بود. قانون عام مارکسیستی - لنینیستی تکامل جنبش کمونیستی و تشکیل حزب کمونیست چنین است که: ابتدا گروه‌ها و سازمان‌های روشنفکری - کارگری که دارای ایدئولوژی مارکسیستی هستند به وجود می‌آیند، به قول لنین، آگاهی سوسیالیستی را به میان توده‌ها می‌برند و در رابطه با جنبش‌های خودبخودی توده‌ها رشد می‌کنند. سپس این سازمان‌های مارکسیستی در مرحله‌ای از رشد خود همدیگر را جذب می‌کنند و با هم متحد می‌شوند و حزب طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. در شرایط وطن ما پس از کودتای ۲۸ مرداد [اسد]، دیگر چنین کاری به هیچ‌وجه ممکن نبود. گروه‌ها و سازمان‌ها به وجود می‌آمدند ولی نه حتی قبل از ایجاد ارتباط با توده‌ها، بلکه در ابتدائی‌ترین تجمع گروهی و محفلی خود کشف و وحشیانه سرکوب می‌شدند.

بی‌اعتمادی توده‌ها نسبت به حزب توده از سوئی و فشار اختناق رژیم از سوی دیگر امکان هر گونه حمایت توده‌ها را از این گروه‌ها و محفل‌های انقلابی از بین برده بود. ارتباط بین جنبش خودبخودی توده‌ها با جنبش کمونیستی کاملاً قطع شده بود و بدین جهت امکان اجرای قانون عام مارکسیستی - لنینیستی تشکیل حزب، یعنی رشد گروه‌ها و سازمان‌های کمونیستی در رابطه با جنبش‌های خودبخودی در آن شرایط و از طریق تاکتیک‌های قدیمی غیرممکن شده بود. مشکلات می‌بایست از میان برداشته می‌شد، ولی مشکل کار، چیز ساده‌ای نبود که بسادگی از میان برداشته شود. مشکل اساسی، اختناق و سرکوب خشن رژیم بود که به تجربیات تاریخی سرکوب ضدانقلاب امپریالیسم جهانی مجهز بود. حزب توده که اینک دیگر یک سازمان سیاسی محدود خارج از کشور بود، اعلام داشت که تنها شکل مبارزه سیاسی در شرایط کنونی، درخواست دموکراسی‌های بیشتر از رژیم است. این شعار از نظر سیاسی، ناشی از موضع اپورتونیستی حزب توده بود و از نظر تئوریک ناشی از این بود که رهبران حزب توده در واقع نه معنای اختناق را می‌دانستند و نه

علت اجتماعی آن را، و تصور می‌کردند که با یک درخواست مظلومانه، رژیم بساط اختناقش را بر می‌چیند و دموکراسی را ارزانی توده‌ها می‌دارد.

حقیقت این است که اختناق فاشیستی، آخرین حربه رژیم است. بیهوده رژیم به این حربه متوسل نشده است. تنها شرط بقای او اختناق است. اگر رژیم می‌توانست با فریب توده‌ها و با ترویج فرهنگ مبتذل بورژوازی در بین آنان، به تنهایی کار را پیش ببرد، هرگز متوسل به حربه اختناق نمی‌شد. اختناق موجود ناشی از رشد شرایط عینی انقلاب در کشور ماست. اگر رژیم خطر را در بیخ گوش خود احساس نمی‌کرد، هرگز به اختناق و سرکوب خشن فاشیستی روی نمی‌آورد. این تنها راه نجات او است. درخواست دموکراسی‌های بیشتر برای او به معنای درخواست تحویل حکومت است. آیا چنین درخواستی هم، مظلومانه ممکن است؟ اپورتونیسیم حزب توده، متعلق به هیچ یک از طبقات اجتماعی ایران نبود، این اپورتونیسیم اصالت ایرانی نداشت، اپورتونیسیمی اروپائی بود که تنها در سایه دمکراسی بورژوائی کشورهای اروپائی و یا در سر سفره کشورهای سوسیالیستی، ممکن بود عارض مشتی انقلابی بازنشسته شود. واقعیت خشن جامعه ما اجازه چنین خوش‌خیالی را به کسی نمی‌داد. بدینجهت شعارهای حزب توده، حتی اپورتونیستهای داخلی را هم نمی‌توانست به خود جذب کند.

همزمان با پیدایش و رشد جنبش ضدرویزونیستی بین‌المللی، در کشور ما، کسانی که خود از موضع انقلابی و به عنوان اعتراض به مشی اپورتونیسیتی حزب توده از آن جدا شده بودند، مبارزه مسلحانه را به عنوان راه رهایی خلق ایران پذیرفتند ولی به علت شیوه برخورد دگماتیستی با مسایل که شاید از حزب توده به میراث برده بودند، برای شناخت قانونمندی انقلاب ایران به واقعیت زنده جامعه ایران توجه نکردند و به الگوسازی از انقلاب چین پرداختند. اینان آثار رفیق مائو تسه دون را خوانده بودند و می‌دانستند که انقلاب چین علاوه بر تبعیت از قوانین عام انقلاب اکتوبر دارای ویژگی‌هایی است، چون این حرف را رفیق مائو گفته بود، اما نمی‌دانستند که انقلاب ایران هم در عین داشتن وجوه کلی مشترک با انقلاب‌های دیگر، دارای ویژگی خاص خود است. گروهی از اینان حتی کار را به جایی رسانده‌اند که هم‌اکنون ایران را کشوری نیمه‌مستعمره- نیمه‌فئودال می‌نامند و این بدان دلیل است که چین در موقع انقلاب نیمه مستعمره- نیمه فئودال بوده است. اینان در بین خود جدال‌های زیادی راجع به مثلاً وجود یا عدم وجود فئودالیسم در ایران کنونی کرده‌اند و می‌کنند ولی هرگز لازم ندیده‌اند که روابط تولیدی حاکم بر یک روستا را مورد مطالعه عینی قرار دهند. یعنی درباره مسأله‌ای که با یک مسافرت ده روزه حل شدنی است، آنان سالها بحث و جدل روزنامه‌ای کرده‌اند و می‌کنند. آنان در بررسی‌های تئوریک خود هرگز مسائل میرم و اساسی انقلاب ایران و از جمله مهم‌ترین آن یعنی وجود اختناق و لزوم شکلی از سازمان انقلابی که بتواند در مقابل سرکوب خشن باقی بماند و رشد کند را مطرح نکرده‌اند. آنان حرف‌های مترقی بسیاری درباره مثلاً مبارزه با رویزونیسم و غیره می‌زنند ولی آندسته از حرفهای مترقی را مطرح می‌سازند که رابطه مستقیمی با عمل نداشته باشد. راستی چرا در انتشارات اینان، در کنار مقاله‌های گوناگون و تکراری درباره "رویزونیسم خروشچی" و غیره، مسأله تاکتیک گروهها و سازمان‌های انقلابی در مقابل "سیاست سرکوب مطلق" که از جانب رژیم اعمال می‌گردد، مطرح نمی‌شود و هرگز هم نخواهد شد؟

چرا برای یک بار هم که شده تحلیلی علمی از علت وجودی اختناق و آینده آن را عرضه نکرده‌اند تا ببینیم تاکتیک حال و آینده ما در مقابله با آن چیست؟

آیا اختناق تخفیف خواهد یافت؟ آیا تشدید خواهد شد؟ آیا امکان فعالیت گروهها و سازمانهای انقلابی در بین توده بعداً به وجود خواهد آمد؟ چرا و در چه شرایطی؟ آیا هم‌اکنون وجود دارد؟ به چه صورتی؟ چنان که پیش از این هم گفتیم، این گروهها و سازمانها در آغاز از موضعی انقلابی و به عنوان اعتراض به مشی اپورتونیسیتی حزب توده از آن جدا شدند،

ولی برخورد دگماتیستی با تاکتیک مبارزه که ارتباط دقیق با تحلیل درست شرایط عینی جامعه دارد، آنان را به دنبال تاکتیک‌های تقلیدی مبارزه کشاند. تاکتیک‌هایی که به علت نداشتن روابط دیالکتیکی با شرایط مشخص جامعه؛ با ستراتیژی انقلابی آنان در تضاد افتاد و سرانجام آنان را به ورطه اپورتونیزم، منتها با آب و رنگ دیگری انداخت. آنان دم از توده‌ها، حل شدن در توده‌ها، آموختن از توده‌ها و باز گرداندن به توده‌ها می‌زدند، ولی در عمل راهی را که برای رفتن به میان توده‌ها عنوان می‌کردند، نه تنها به ارتباط ارگانیک با توده‌ها نینجامید، بلکه سبب می‌شد که آنان توده‌ها را به عنوان یک معبود نادیده و دست نیافتنی مورد ستایش قلمی قرار بدهند و در پیشگاهش نماز بگذارند. اعتقاد به مبارزه مسلحانه، به تجلیل قلمی از مبارزه مسلحانه بدون هیچ دورنمایی از آن مبدل شد.

آنان دم از بردن آگاهی سوسیالیستی به میان توده‌ها و توده‌ئی شدن سازمان‌های انقلابی خود می‌زدند، ولی در عمل برای باقی‌ماندن مجبور به کناره گرفتن هرچه بیشتر از توده‌ها می‌شدند و چون حاضر به تغییر تاکتیک‌های خود نشدند، سرانجام وجود اجتماعی‌شان، یعنی شرایط مادی جدیدشان، شعور اجتماعی‌شان را ساخت. در عمل روزنامه‌نگارانی بودند که در مورد بسیاری مسایل ذهنی که خود هیچ تصور مشخصی از آن نداشتند، به بحث و جدل با یک دیگر می‌پرداختند. نه تجربه‌ای می‌شد و نه اگر ندرتاً تجربه‌ای می‌شد، از آن درسی می‌آموختند. این "عمل"، "نظر" خاص خود را هم به دنبال داشت: اپورتونیزم. در واقع تفاوتی نداشت که اینان طرفدار برنشتین باشند یا کارل کائوتسکی یا اندیشه رفیق مائو تسه دون. چیزی که اساسی بوده این بود که اینان با عمل لااقل یک قدم، اما غیر قابل طی شدن فاصله داشتند. درست در همینجا بود که تاکتیک، ستراتیژی را تعیین می‌کرد. دل‌نکندن از تاکتیک‌های کهن مبارزه که دیالکتیک شرایط، آن‌ها را دیگر به موزه فرستاده بود، رفقای ما را به دل‌کندن از ستراتیژی واداشت.

به هر حال، دگماتیست‌ها رویهمرفته، از قدیم و جدید، دو مسأله را درک نمی‌کردند: یکی مسأله زمان را و دیگری مسأله مکان را. آن‌ها نه شرایط مرحله جدید از تکامل امپریالیسم و رشد جنبشهای انقلابی را درک می‌کردند، نه مراحل تکاملی کشورهای نئومستعمره را (از جمله کشور ما) و نه ویژگی شرایط جامعه ما را. واقعیت این است که در مرحله جدید از تکامل امپریالیسم، در بسیاری از کشورهای نئومستعمره، سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم روابط تولید فئودالی را نابود کرده و نظام تولید، بازرگانی و امور مالی جامعه را به طور مستقیم و غیرمستقیم به تصرف خود در آورده است. در این مرحله، در نتیجه رشد تضادها در درون همین کشورهای نئومستعمره، عامل سرکوب مستقیم (ارتش و پولیس) که وسیله نهائی جلوگیری از انقلاب است، روز به روز اهمیت بیشتری در جلوگیری از مبارزات انقلابی خلقها به دست می‌آورد و حتی تقریباً به تنها وسیله جلوگیری از رشد انقلاب تبدیل می‌شود.

در این شرایط، فرهنگ ارتجاعی و وسایل تحمیق و فریب هم البته مورد استفاده قرار می‌گیرد. ولی این‌ها فقط در رابطه با وسیله اصلی، یعنی عامل سرکوب مستقیم می‌توانند مؤثر افتد. در این شرایط کوچکترین حرکتی از جانب نیروهای انقلابی، به برخورد با عامل سرکوب مواجه می‌شود و در این صورت، نیروی انقلابی در هر مرحله‌ای از رشد خود که باشد، فراتر از یک تجمع ساده و محدود محفلی، یا باید از خود دفاع کند یا باید نابود شود. درگیری با عامل سرکوب (ارتش و پولیس)، این تاکتیکی است که دشمن، به نیروهای انقلابی، هر چند در مرحله نطفه‌ای، تحمیل کرده است. نپذیرفتن این تاکتیک و در اندیشه تاکتیک‌های قدیمی مبارزه گروه‌ها و سازمانها بودن، یا به نابودی کامل منجر می‌شود و یا چنان که گفتیم به روی‌گردانی از ستراتیژی، درست در همینجا است که تاکتیک‌های کهن مبارزه با ستراتیژی آن تضاد پیدا می‌کند. و در چنین شرایطی بود که جنبش نوین کمونیستی ایران پدید آمد و نمود ثئوریک این جنبش، اثر ارزنده رفیق مسعود احمدزاده، "مبارزه مسلحانه، هم ستراتیژی، هم تاکتیک" است. اثر رفیق مسعود، در کنار عمل انقلابی چریک‌های فدائی خلق، تحرکی در جنبش کمونیستی ایران پدید آورد و دوره نوینی در آن آغاز شد.

کمونیست‌های صادق از اثر رفیق مسعود استقبال کردند و به صفوف مبارزه مسلحانه پیوستند و کسان بسیاری هم که امکان پیوستن به آن را نداشتند به حمایت‌های دیگر از آن پرداختند. در برخورد با این مسأله صداقت بیش از هر چیز تعیین‌کننده بود. اثر رفیق مسعود همراه با صدای غرش مسلسل چریک‌های فدائی خلق در میان اپورتونیست‌ها نیز ولوله‌ای به راه انداخت. آبی بر لانه مورچگان ریخته شده بود. هر گروهی از آنان به تشبیهی خاص خود متوسل شد: دسته‌ای بر مرگ چریک‌ها اشک تمساح ریختند که "آخر چرا؟! این جوان‌های در عین حال ماجراجو، حیفند". دسته‌ای دیگر در لباس دوستانی که به خیال خودشان بیشتر می‌دانند جلو آمدند که "رفقاء اشتباه می‌کنند"، "رفیق احمدزاده فلان قانون عام را نفهمیده است"، "رفقای چریک شما از مارکسیسم-لنینیسم منحرف شده‌اید" و غیره. این کلمات "رفیق" و "رفقاء" در واقع تجسم تمایل کسی بود که می‌خواهد حریف خود را با عسل خفه کند. تدبیرها به کار افتاد و تشبیهات بدیعی اختراع شد. آخر اتفاق بدی افتاده بود، مبارزه مسلحانه فرمان‌بازنشستگی سیاسی آنان را صادر کرده بود و اکنون رهبران مخلوع شکست‌ها و حقارت‌های گذشته، به دنبال رهروان نو می‌دویدند و از دور فرمان ایست می‌دادند. ولی اکنون دیگر از کاروان باز مانده‌اند و وقت آن رسیده است که خسته و مانده بر سنگ کنار جاده بنشینند و دمی بیاسایند. مبارزه مسلحانه دیگر در جامعه تثبیت شده است. این را از کمونیست‌های صادقی که روز به روز به مبارزه مسلحانه می‌پیوندند می‌توان فهمید. این را از افسانه‌هایی که توده‌ها برای به اصطلاح "خرابکاران" (واژه‌ای که رژیم رواج داده است) می‌سازند می‌توان فهمید، احترامی که در پروسه خود به حمایت مادی بدل خواهد شد و خلاصه این را از قدرت رشد‌یابنده سازمان‌های چریکی در مقابل پولیس، می‌توان فهمید. در اینجا بد نیست از برخورد دشمن با کتاب "مبارزه مسلحانه، هم ستراتیژی، هم تاکتیک" نیز یاد کنیم.

دشمن بر اساس تصور ایده‌آلیستی خود راجع به تاریخ و نقش شخصیت در آن می‌پنداشت که اگر چند تن رفقای مرکزیت چریک‌ها را نابود کند، همه چیز تمام خواهد شد و جامعه از حرکت باز خواهد ایستاد. به پدر مسعود گفته بودند: "فرزندانی که تو تربیت کرده‌ای این چنین جامعه را دچار اغتشاش کرده‌اند" و در هنگامی که معلوم شده بود، چریک‌ها می‌خواهند سفیر انگلیس را به عنوان گروگان برای آزادی زندانیان سیاسی بربایند، مصطفوی یکی از سگان پولیس به یکی از رفقای زندانی که بعداً از اسارت گریخت، گفته بود: "اگر خود ولیعهد را هم بدزدید، ما با یک مو از مسعود احمدزاده عوض نمی‌کنیم". بیچارگان نمی‌توانستند بفهمند که این هوش شخص مسعودها نیست که خالق مبارزه مسلحانه است، بلکه این حرکت جامعه است که مسعودها را برای انجام وظیفه معین تاریخی، می‌آفریند. این جامعه متحرک و تکامل‌یابنده است که اینک می‌خواهد سلطه دشمنان خلق را براندازد و این خلق‌های پیش‌رونده ایران هستند که می‌خواهند یوغ اپورتونیست‌های رنگارنگ جدا از توده، مقلدان و مداحان بی‌کار به اصطلاح مارکسیسم - لنینیسم را به دور افکنند و خود با تکیه بر نیروی خویش و در پرتو روح زنده خلق مارکسیسم-لنینیسم و تجربیات خلق‌های جهان به پا خیزند. به هر حال، از مخالفان خودی، کمی بیشتر حرف بزنیم. گروه‌ها و سازمان‌های چندی هستند که خود را مارکسیست - لنینیست می‌نامند و شدیداً به مخالفت با ما برخاسته‌اند. البته بسیاری از اینان رفقای بالقوه ما هستند و فقط تاریخ باید درس بیشتری به آن‌ها بدهد. اشکالی ندارد، ما هم منتظرشان هستیم، اما متأسفیم که چرا برای آنچه که هم‌اکنون هم با تعمق بیشتر و با برخوردی صادقانه‌تر می‌توان آموخت، باید بهای سنگین‌تری پرداخت و با این کار عملاً عمر جامعه طبقاتی را بیشتر کرد. اما در مورد کسانی که فقط لباس رفقای ما را پوشیده‌اند و اغلب رفقای بالقوه ما را هم همین‌ها به دنبال خود می‌کشند و می‌کوشند با ترویج دگماتیسم و تقلیدگری صرف آنان را به هواداران سر به راه خود تبدیل کنند. اینان را از لباسی که پوشیده‌اند و از تابلویی که بر بالای مغازه خود زده‌اند نمی‌شود شناخت، بلکه باید به وجه مشخصه اساسی‌شان توجه کرد. لنین درباره سران بین‌الملل دوم می‌گفت:

"همه چیز را در مارکسیسم تصدیق می‌کنند، به جز طرق انقلابی مبارزه را"^۲.

ولی اکنون لنین زنده نیست تا ببیند اپورتونیست‌های مدرن، حتی طرق انقلابی مبارزه را هم تصدیق می‌کنند ولی فقط به آن عمل نمی‌کنند. بهترین راه رسوا کردن اینان آن است که از آن‌ها بخواهیم به آنچه می‌گویند عمل کنند. اگر می‌گویند بدون حمایت اسلحه می‌توان به میان توده‌ها رفت، بیایند و بروند. اینان آنقدر از آینده حرف زده‌اند، بدون این که قدمی در راه آن بردارند و آنقدر از برنامه عمل سخن گفته‌اند، بدون این که حتی به اجرای آن بیندیشند که قبح کار به طور کلی برای خودشان و حتی برای بسیاری از خوانندگان نوشته هایشان از بین رفته است. دیگر خیلی به سادگی می‌گویند: "باید از توده‌ها آموخت و به آن‌ها برگرداند" و صدها شعار ستایش‌آمیز درباره توده می‌دهند، در حالی که زندگیشان از هیچ گوشه‌ای ربطی به توده‌ها ندارد. طبعاً ما با خود این آدمها هیچ حرفی نداریم که بزنیم، ولی لازم است به رفقای بالقوه خود که در معرض تبلیغات اینان قرار دارند هشدار بدهیم که باید از اینان عمل خواست. تنها چیزی که دست این‌ها را رو می‌کند این است که از آن‌ها عمل بخواهیم. البته آنان دروغ هم می‌گویند و در نوشته‌ها و آثارشان به طور ضمنی از کارهایی که گویا در جریان است و خود مشغول رهبری آن هستند و گویا از نظر امنیتی صلاح نیست چیزی درباره آن بگویند حرف می‌زنند. متأسفانه، این ادعا برای بسیاری از عناصر صادقی که خود از نزدیک دستی بر آتش ندارند فریبنده است. ولی ما از نزدیک و امکانات کار می‌بینیم که کار آن‌ها بر فرض راست بودن ادعایشان، چه و چگونه می‌تواند باشد. این مطلب را ما باز هم در همین مقدمه تشریح خواهیم کرد.

اما این درباره خود این "مخالفان خودی ما"، حال ببینیم ایراد هائی که به ما می‌گیرند اساساً چیست و در چه زمینه‌ای است. متأسفانه در این مقدمه، فرصت نیست که به همه این ایرادها پاسخ بگوئیم، بنابراین فقط به چند مورد کلی اکتفاء می‌کنیم:

(۲) لنین. "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد". مسکو ص ۵۲